

جمعه به یادماندنی

عزیز احمد صمدانی بهورزخانه بهداشت سفید سنگ
دانشگاه علوم پزشکی زاهدان



برسد ولی شیب آنقدر تند بود که از ماشین به بیرون پرتاب شدم و... اتفاق آنقدر سریع رخ داد که گفتم: خدایا! فقط خودم سالم بمانم و ماشین به جهنم... داشتم به این فکر می کردم که چند دقیقه دیگر خودم را بالای سرآهن پاره های ماشینم برسانم... اما در کمال حیرت متوجه شدم ماشین یکباره ایستاد! فقط معجزه می توانست در آن شیب تند ماشین را متوقف کند... جلوتر رفتم... یکی از سنگ هایی که چند دقیقه پیش از سر راه برداشته بودم، نمی دانم چگونه و چطور دوباره آمده بود وسط جاده و حالا سبب شده بود ماشین متوقف شود!

حالا بیشتر از سنگ نجات دهنده، داشتم به دعای خیر سالمندانی که یک ساعت پیش فشارخون شان را گرفته بودم، به نگاه های همراه با رضایت و قدرشناسی روستاییانی که احوال شان را پرسیده بودم و به کودکانی که بموقع واکسیناسیون شان انجام شده بود فکر می کردم. خدا را شکر کردم که این شغل شریف بهورزی را سر راهم قرار داده تا همیشه دعای خیر مردم بدرقه راهم باشد. آن روز به مراسم عروسی نرسیدم اما روز بعد با خوشحالی تمام و شکر پروردگار به دیدن عروس و داماد رفتم و به آن ها شادباش گفتم.

تابستان ۹۲ بود و روز جمعه. تعطیلی برایم معنا نداشت و طبق عادت به خانه بهداشت رفتم. برنامه ریزی کرده بودم تا به منطقه سیاری بروم. در «روستای اصلی» به مراسم عروسی دعوت شده بودم و از طرفی در منطقه سیاری «شورک» دوقلوها نوبت واکسن شان بود و پدر این دوقلوها به دلیل تصادف پاهایش را از دست داده بود و نمی توانست مراجعه کند. بنابراین ترجیح دادم به منطقه بروم و در بازگشت شادباش به عروس و داماد بگویم. با واکسن کاریر راهی منطقه شدم و البته چون موتورسیکلت خانه بهداشت خراب بود با ماشین شخصی ام رفتم. در مسیر راه روستاهای دیگر را سری زدم و از احوالات آن ها باخبر شدم. راه های پر فراز و نشیب و صعب العبور را پشت سر گذاشتم تا به منطقه رسیدم. کارم زودتر از آنچه که فکر می کردم به اتمام رسید احساس رضایت و لذت داشتم، غافل از اینکه چه مشکلاتی در انتظارم است. راه برگشت سر بالایی بود در راه به انبوهی از سنگ برخورد کردم که باعث شد توقف کنم و موانع را از سر راه بردارم. ترمز دستی را کشیدم ماشین را روشن گذاشته و پیاده شدم در حال رفع موانع بودم که ناگهان متوجه شدم ماشین به عقب حرکت می کند. بسرعت به طرف ماشین دویدم و سعی کردم پای راستم به ترمز و دست راستم به فرمان

به این موضوع امتیاز دهید (۱ تا ۱۰۰). کد موضوع ۱۰۰۳۴. پیامک ۳۰۰۰۷۲۷۳۱۰۰۱. نحوه امتیازدهی: امتیاز - شماره مقاله. مثال: اگر امتیاز شما ۸۰ باشد (۸۰-۱۰۰۳۴)